



## مهندسی فرهنگی از چه نوع عقلانیت و از چه سطحی از عقلانیت باید بهره‌مند باشد

علم به این نکته توجه کند که این موضوع دقیق‌تر است و یا عرصه‌های جدید دارد و تحقیقات متناسب خودش را می‌طلبد. وبر کسی بود که با توجه به این تأمل و اخذ این مسئله و حفظ هویت افلاطونی سعی کرد یک تلفیقی ایجاد کند و عرصه فرهنگ و اجتماع را در معرض دانش علمی و داوری قرار بدهد. البته او توجهات دیگری هم داشت و آن این بود که این دانش که قصد آن مهندسی، مدیریت و کنترل است نسبت به عالم و موضوعات خودش یک محدودیتهایی در عرصه داوری دارد. حوزه فرهنگ، حوزه ارزشها هم هست و اگر دانشی می‌خواهد مهندسی فرهنگی کند باید درباره ارزشها هم داوری کند. بدین ترتیب این دانش ابزاری این قلمرو از فرهنگ و رصد آن بیرون می‌ماند بلکه به عنوان ابزار در خدمت این قلمرو فرهنگ قرار می‌گیرد چون کاربرد این علم و عالم همواره علم را در خدمت یکسری از ارزشهای خود بکار می‌گیرد و استفاده می‌کند. موضوع را سفارش می‌دهد و از آن استفاده می‌کند. این سفارش دهنده چه کسی است؟ فرهنگ و بخشی از حوزه فرهنگ است. از این مهندسی استفاده می‌کند برای یک لایه پایین‌تر و حتی برای لایه‌های ارزشی و هنجاری فرهنگ برای آنکه آن بخش سیطره خود را بر همه فرهنگ بگستراند و یا ثبات و دوام خودش را حفظ کند. این مسئله به صورت دیگری در حلقه فرانکفورت مورد توجه قرار گرفت و متأثر از آموزه‌های وبر هم

مصلحان اجتماعی برای ابعاد مختلف فرهنگ و جامعه داشتند معتقد بودند که این دانش علمی می‌تواند جایگزین آن باشد. در نگاه علم موضوع آن فرهنگ است و مسلط بر فرهنگ است هم راجع به آرمان‌ها، سمت و سویش، تدبیرش و تنظیم آن و مسیری که باید باشد و نحوه کنترل و هدایت آن توان داوری دارد. یک نگاه خوشبینانه و مستقل از همه حوزه‌های فرهنگی در قله تاریخ بشریت نشسته، که نه تنها محیط اجتماعی بلکه همه گذشته بشریت را می‌بیند و تنها زاویه نگاه این علم است که همه مقاطع گذشته را علمی تحلیل می‌کند و حق داوری را این علم دارد. با این حساب اگر نگاه کنیم مهندسی فرهنگی یک دانش علمی است که همه عرصه‌های فرهنگ را تدوین و تنظیم و مسائل و مشکلاتش را حل می‌کند.

رییس دانشگاه باقرالعلوم گفت: از پایان قرن نوزدهم در مورد معنای این علم پرسشهایی مطرح شد. یکی از اولین مسائل این بود که موضوع این دانش غیر از موضوع دانشهای طبیعی است و فرهنگ و جامعه به عنوان یک موجود فرهنگی یک هویت معنایی دارد و رفتارهایی که در آنجا وجود دارد باید فهم بشود. رویکرد تفهیمی به علوم انسانی و مسائل انسانی یک فاصله بین موضوعات فیزیکی و طبیعی با موضوعات انسانی و از جمله فرهنگ به وجود می‌آورد. اما این مقدار تغییر چیزی نیست که بخواهد تفاوتی را ایجاد کند. کافی است که

حجت الاسلام حمید پارسانیا رییس کمیسیون حوزوی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی در نشست روز دوم همایش در سالن فیض به سخنرانی پرداخت و گفت: یک نگرانی هست که بحث مهندسی فرهنگی و کلمه مهندسی و موضوع آن به موضوعی که ذهن با مهندسی آشنا است تقلیل پیدا کند و عقلانیتی که در این معرفت و علم حضور داشته باشد مورد غفلت قرار بگیرد. مهندسی فرهنگی از چه نوع عقلانیت و از چه سطحی از عقلانیت باید بهره‌مند باشد. وی افزود: برای اینکه که به مسئله زاویه‌ای زده باشیم و برخی ابعاد آن مورد تأمل قرار بگیرد از سه مبنای طرح مسئله کمک می‌گیرم تا مقایسه‌ای بین این سه مبنای محل اشکال را بهتر نشان بدهم. ۱- مبنایی که با یک مبنای قرن ۱۹ وارد مسئله می‌شود ۲- مبنایی که در قرن بیستم حلقه فرانکفورت به مسئله داشت و مسیری که آنها در طرح عقلانیت و صنعت فرهنگ دنبال می‌کردند و ۳- مبنای دیگر براساس نگاه فلاسفه مسلمان به طور خاص فارابی است.

گستره‌ای که برای کار این دانش و مهندسی مربوط می‌دیدم یک گستره بسیار وسیع در سطوح مختلف جامعه بود و همه فعالیتها که انبیاء و

بود و آن نقش هنجارها برحوزه دانش بود و تأییری که می‌پذیرفت و عرصه‌ای از عقلانیت یا عرصه‌ای از معرفت که از ذیل داوری و دانش ابزاری و علمی که به دلایلی به عنوان ابزاری باید معرفی می‌شد خارج بود. حوزه‌ای از عقلانیت را یاد می‌کردند مثل عقلانیت ذاتی، جوهری در برابر عقلانیت طولی و ابزاری که این علم عقلانیت ابزاری است. اما بخش دیگری از معرفت و آگاهی است که از آن خود و بر هم به عنوان عقلانیت ذاتی یاد می‌کرد.

## حوزه عقلانیت راجع به ارزشها، هنجارها و مسائل بنیادین فرهنگ داوری می‌کند که مورد غفلت قرار گرفته است

عضو هیات علمی دانشگاه تهران افزود: در حلقه فرانکفورت این مسئله گسترده‌تر مطرح شد و به عنوان فرد از آن یاد می‌شد حوزه عقلانیت است که راجع به ارزشها و هنجارها و مسائل بنیادین فرهنگ داوری می‌کند و مورد غفلت قرار گرفته است. این امر هابرماس با یک نوع تقسیم بندی که درباره سطوح عقلانیت دارد یک زوایه‌ای می‌زند و بحثی را مطرح می‌کند که من طرح مسئله می‌کنم تا مشکل خودش را بهتر نشان بدهد. یک سطحی از معرفت- که همان دانش ابزاری که هدف او تسلط بر طبیعت است. حالا ممکن است موضوع آن طبیعت و یا حیات انسان باشد- و برای ایجاد سلطه و کنترل موضوع خودش است؛ از یک سطح دیگری از آگاهی یاد می‌کند که مورد توجه دیگران هم بود. عقلانیتی که در حوزه حیات انسانی وجود دارد؛ عقلانیت ارتباطی است. این مفاهیم تجربی نیست.

مفاهیم زندگی در حوزه ادراک و فهم انسانها و در عرصه فرهنگ ایجاد می‌شود و انسانها با ورود به این حوزه‌های معنایی حقیقت رفتار و معنای کنشهای خودشان را فهم می‌کنند، هدف از این نوع عقلانیت هم عبارت است از فهم دیگران، وارد نیاز ذهنی انسانها شدن و با آنها ارتباطات انسانی برقرار کردن، این حوزه از عقلانیت که ارزشها و هنجارها و عقاید در مجموع اینها قرار می‌گیرد و عقلانیت آزمون پذیر نیست. این حوزه از عقلانیت را

شاید قبل از هابرماس هم مطرح می‌کردند.

پارسایا تاکید کرد: عقلانیت ذاتی و خرد ناظر به این بود اما این حوزه از عقلانیت در معرض آسیبهایی قرار می‌گیرد. در حاشیه یک منافع خاصی با استفاده از عقلانیت ابزاری می‌خواهد خودش را بر ذهنیت و بخشهای مختلف فرهنگ و گروههای دیگر مسلط کند. این انحرافی به وجود می‌آید. مدیریت فرهنگی است که می‌خواهد این انحراف را بگیرد و در این قلمرو یک روابط سالم ایجاد کند. این چه نوع عقلانیتی را می‌طلبد؟ آیا آن عقلانیت ابزاری و مهندسی که در آن قلمرو واقع می‌شود خودش وسیله این تحریف است؟ کجا باید این کار را انجام دهد؟ کدام آرمان و عقیده درست است و کدام یک غلط است؟ به چه دلیل آنها عقاید صنعت فرهنگ را توزیع و از آن حمایت می‌کنند و آن را در ذهنیت جامعه القا می‌کنند؟ این درست است؟ کدام سطح از معرفت می‌تواند نسبت به آن داوری کند؟ آنچه که او یاد می‌کند عقلانیت انتقادی است که هدف او آزادسازی است. انسان از این سلطه حوزه‌ای که بر آن عقلانیت ارتباطی مسلط می‌شود. الگو از روانکاوی فروید گرفته است و توجه به روانکاوی فروید در حلقه فرانکفورتی‌ها بود، او هم این الگو را می‌گیرد و البته این یک پیام دارد. به این معنا که این عقلانیت ارتباطی در حاشیه خواسته‌های انسانها و گروهها پرداخته می‌شود. با یک بخشی از جامعه شروع می‌کند و خواسته‌های خودش را با استفاده از صنعت فرهنگ تحصیل می‌کند. بهر حال کار فروید این بود که آن غرایز فروخته و ارضاء نشده را به گونه‌ای برای بیمار تبیین می‌کرد تا صورت‌های تثبیت شده را به او بنمایاند؛ کار این مدل عقلانیت هم همین است که نشان بدهد جامعه و بخشهای مختلف چه چیزی را می‌خواهند تا معرفتی متناسب با آن

## رویکرد تفهیمی به علوم انسانی و مسائل انسانی یک فاصله بین موضوعات فیزیکی و طبیعی با موضوعات انسانی و از جمله فرهنگ به وجود می‌آورد

پارسایا تصریح کرد: آن پیامی که در ذیل این انگاره وجود دارد تقدم اراده است. یعنی این حوزه از عقلانیت در حاشیه شکل می‌گیرد. این تقدم در یک سطح اجتماعی وسیع با یک توزیع گسترده سعی می‌کند تأمین شود. این دو الگو است. science به معنای علم تجربی و ابزاری لایه‌ای از عقل نظری است. البته یک مشکل دیگری که science با آن برخورد کرد و در حوزه پارادایم‌ها و اصول موضوعه خود- گزاره‌های غیرارزشی خودش- روشن شد که به یکسری مبانی تکیه کرده که علمی نیست و آنها را هم از حوزه فرهنگ گرفته و تنها در هنجارها بلکه نیست و در ساختار درونی خود معرفت هم به فرهنگ تکیه کرده است. توجه به این مسئله بود که بخشی از فیلسوفان حلقه فرانکفورت را به سوی انکار اصل روشنگری در علم کشاند که این مسئله در باطن اندیشه هابرماس وجود دارد. این چه علمی است که می‌خواهد بر فرهنگ مدیریت کند اما همه ریشه‌هایش در فرهنگ است این گرفتاری جدی است که این معنای از عقلانیت دارد. اما مسئله‌ای که در حوزه اسلامی قابل طرح است این است که معنای علم و عقلانیت ابتدا در یک معنای افلاطونی معنا نمی‌دهد و سطوحی را برای عقلانیت بیان می‌کند. دانش تجربی در ذیل یکسری از گزاره‌های عقلانی؛ هویت تجربی و علمی پیدا می‌کند. این معرفت و علم یک ساخته در حوزه فرهنگ نیست. یک ارتباط مستقیم تر با متن هستی دارد. لذا در آنها یک مبادی انسانی مشترک در بین انسانیت و تاریخ وجود دارد. بخشی از آن عقل نظری است که لایه‌های عمیق و بنیادین و کاربردی تجربی را تأمین می‌کند و بخشی عقل عملی است که حوزه‌های هنجاری را توان داوری دارد و بخش دیگر آن عقل قدسی است که حوزه معرفت را از طریق شهود مخزن الهی بدست می‌آورد که فراتر از عقل نظری و عقل عملی است و یک سیستم معرفتی روشمندی است که در همه عرصه‌های فرهنگ توان داوری دارد. رییس کمیسیون حوزوی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی در پایان گفت: این سطوحی از عقلانیت است که می‌تواند در مواجهه با فرهنگ برای همه لایه‌های فرهنگ داوری کند و سطوح مختلف مدیریت را آگاهانه و روشنفکرانه تدبیر و دنبال کند. من سعی کردم نشان دهم چگونه علم در معنای مدرن و تجربی خودش توان داوری نسبت به عرصه‌های فرهنگی را ندارد و راهکارهایی که طی شده؛ راهکارهای عمیقی است و نمی‌تواند فراتر برود و سیستمی را که فیلسوفان مسلمان بیان کردند سیستمی است که می‌تواند این اقدام را انجام بدهد و از فرهنگ آرمانی واقعی و نظایر اینها، فرهنگ حق، فرهنگ درست و باطل سخن بگویند.

